

سیری در تصوف از آغاز تا قرن پنجم

یلدا بابایی^۱

کارشناس ارشد عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان - دبیر آموزش و پرورش استان اصفهان

چکیده:

تصوف مأخوذ از تازی به نام مذهب طایفه‌ای است از اهل حقیقت که از خواهش نفسانی پاک شده و اشیای عالم را مظهر حق می‌دانند. تصوف از نخستین روزهای پیدایش خود تا قرن پنجم دستخوش تغییر و تحولات بسیاری قرار گرفت. گاهی دچار پیشرفت و گاهی دچار رکود می‌شد. تصوف در روزگار خود فراز و نشیب‌های بسیاری دید و صوفیان بسیاری عمر خود را وقف آن نمودند.

این پژوهش با روشی تحلیلی تصوف و تحولات آن را از قرن اول تا قرن پنجم مورد مطالعه قرار می‌دهد تا بر این مطلب تأکید کند که واژه تصوف و صوفی از قرن دوم هجری قمری وارد فرهنگ اسلامی شد و قرن سوم دوران طلایی تصوف به شمار می‌رود. در این قرن تأسیس خانقاه، پشمینه پوشی و فرقه‌ای شدن رایج شد. در قرن چهارم نظامی کلی برای تصوف به وجود آمد. شعر در کنار نثر در قرن پنجم برای بیان عقاید صوفیان به کار گرفته شد و صوفیان از آزادی بیان برخوردار شدند.

کلید واژه‌ها:

تصوف، صوفی، خانقاه، پشمینه پوشی.

^۱ - yaldababaei355@yahoo.com

پیشگفتار

خداوند انسان را موجودی با نیازهای فطری و مادی آفریده است و او ناگزیر به پاسخگویی به این نیازهاست. با مطالعه تاریخ به این نکته دست خواهیم یافت که انسان‌ها در پاسخ دادن به این نیازها شیوه‌ها و روش‌های گوناگون و متفاوتی را انتخاب نموده است. برخی سعادت و خوشبختی را در پایبندی به تجملات دانسته و تنها به هوس‌های نفسانی خود توجه نموده‌اند. در مقابل عده‌ای نیز از دنیا و مادیات آن رویگردان شده‌اند. به دلیل اهمیت این مسأله این پژوهش سیر تصوف از آغاز تا قرن پنجم آن را مورد بررسی قرار می‌دهد تا بر این مطلب تأکید کند که تصوف از زهد سرچشمه گرفته است. در زمان پیامبر (ص) به دلیل اوضاع بد اقتصادی مهاجرین و شرایط آن زمان مردم به قناعت و ترک مادیات دنیوی تشویق می‌شدند اما، تصوف به شکل پیشرفته آن در بین مردم رایج نبود.

تصوف و صوفی از قرن دوم هجری قمری وارد فرهنگ اسلامی شد و ابوهاشم صوفی نخستین فردی بود که صوفی نامیده شد. مشاهیر صوفیه در این قرن عبارتند از: رابعه عدویه، ابوهاشم صوفی، ابراهیم ادهم.

در قرن سوم هجری تصوف به کمال رسید. از سادگی و زهد و بی‌اعتنایی محض به دنیا بیرون آمد و ظهور یافت. مشاهیر صوفیه و عرفا در قرن سوم هجری قمری عبارتند از: بایزید بسطامی و جنید بغدادی.

در قرن چهارم هجری تصوف توسعه فراوان یافت و نظامی کامل در تصوف عملی و نظری وضع گردید. کتاب‌ها و رساله‌های صوفیه شهرت یافت و در دسترس عموم قرار گرفت. از صوفیان معروف قرن چهارم هجری قمری، می‌توان از شبلی و ابونصر سراج، نام برد.

در قرن پنجم هجری عرفان و تصوف رو به گسترش بود. از خصوصیات بارز این قرن، تجلی افکار عرفانی و صوفیانه در شعر فارسی و تألیف کتب بود. از جمله عارفان و صوفیان مشهور این قرن: شیخ ابوسعید ابوالخیر و امام محمد غزالی را می‌توان نام برد.

ریشه لغوی تصوف

قبل از این که تعریف تصوف و سیر آن از آغاز تا قرن پنجم پردازیم لازم است به ریشه لغوی این کلمه پرداخته شود. معلوف پیرامون ریشه لغوی تصوف می‌نویسد: «صَافٌ - يَصُوفُ - صَوْفاً: ظهر عليه الصوف. التصوف: صار صوفياً، تخلق بالصوفيه». (معلوف، ۱۳۷۴: ۲، ۴۴۱)

صَافٌ: پشم بر او نمایان گشت. (پشمینه پوش شد) تَصَوَّفَ: صوفی شد. صوفیگری را پیشه خود کرد.

و آنیس معتقد است: «التصوف: طريقة سلوكية قوامها لتقشف و التحلی بالفضائل، لتزكو النفس و تسمو الروح». (انیس، ۱۳۷۸: ۵۲۹)

تصوف: روش رفتارگرایانه‌ای که اصل آن ریاضت و آراستگی به نیکی‌هاست تا نفس تزکیه گردد و روح تعالی یابد.

در معنای لغوی تصوف نیز گفته‌اند: تصوف مأخوذ از تازی به نام مذهب طایفه‌ای است از اهل حقیقت که از خواهش نفسانی پاک شده و اشیای عالم را مظهر حق می‌دانند و گویند: چون در زمان سابق این طایفه صوف می‌پوشیدند لهذا کلمه تصوف را بر اعمال و افعال آنان اطلاق نموده‌اند و یا آن که این کلمه می‌تواند مشتق از صوف باشد که به معنای یک سو شدن و روی گردانیدن است چه آنان از ماسوی الله یک سو شده و روی گردانیده‌اند. (نفیسی، ۱۳۵۵: ۸۹۱)

دهخدا بر این باور است که تصوف به مذهب صوفیه در آمدن مرد می‌باشد و پشمینه پوشیدن مأخوذ از صوف بالضم که به معنای پشم و نوعی از پشمینه است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۴، ۵۹۲۹)

تعریف تصوف

تعاریف بسیاری از تصوف نزد محققان و عالمان به چشم می‌خورد که در این قسمت بدان پرداخته می‌شود. بزرگان صوفیه تعاریف بسیاری برای تصوف و صوفی ذکر کرده‌اند با وجود همه این تعاریف نتوانسته‌اند تعریف جامع‌الافراد و مانع‌الاعیاری برای تصوف بیان کنند. هجویری از جمله افرادی است که به اعتقاد وی خود این همه اختلاف و تغایری که در تعاریف آنها وجود دارد کاشف از این است که هر کدام مفهوم علی‌حده‌ای برای تصوف و صوفی قائل بوده‌اند.

سهروردی به نقل از ابوالحسن نوری گفته است جملگی تصوف نگاهداشت آداب است، هر وقتی را ادبی (و هر گفتاری را ادبی) و هر کرداری را ادبی، هر که بر دقایق آداب محافظت نماید به مقصود رسد و هر که از حفظ آداب بی بهره ماند دور است. اگرچه گمان می‌برد که مقبول است و بعضی گفته‌اند که نیکویی ادب ظاهر عنوان ادب باطن است. (سهروردی، ۱۳۷۴: ۲۳)

و... سرانجام، فروهر تعاریف محققان را از تصوف، در ظاهر متفاوت و در مفهوم نزدیک دانسته است که اگر به حقیقت تصوف توجه کنیم در می‌یابیم که سخنان بزرگان قوم اگرچه به ظاهر متفاوت است، اما مفهوم آنها نزدیک به هم است و در واقع همگی آنها از یک معنی واحد حکایت می‌کند، و اختلاف آنان در تعبیرات بیان و شماره و پس و پیشی مقامات یا احوال و یا مراتب و درجات و اوقات آنهاست و چون هر عبارتی از مرتبه و مقام و درجه مهم گوینده حکایت می‌کند، لذا مسلم است که باید با هم متفاوت باشند، زیرا درک و فهم و دانش همه یکسان نیست و نیز عباراتی که برای بیان موضوعی به کار می‌رود نمی‌تواند به گونه‌ای واحد بوده باشد. تصوف از نظر عملی و نظری و علمی و فنی جهات گوناگون دارد، لذا هر کس با توجه به جنبه‌ای از آن جهات تعریفی را ارائه می‌دهد و این تعریف‌ها به اصطلاح علمای منطق تعریف‌های لفظی و مفاهیم عرفی است و نباید انتظار داشت که تعریف‌ها جامع و مانع هر منطقی بوده باشد. پس لزوماً تعریف‌ها باید از یکدیگر متفاوت باشند. (فروهر، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

آغاز تصوف (قرن اول)

تصوف از نخستین روزهای پیدایش خود تا قرن پنجم دستخوش تغییر و تحولات بسیاری قرار گرفت. گاهی دچار پیشرفت و گاهی دچار رکود می‌شد. تصوف در روزگار خود فراز و نشیب‌های بسیاری دید و صوفیان بسیاری عمر خود را وقف آن نمودند. برای بیان آغاز تصوف لازم است فطرت خداجوی انسان را مدنظر قرار داد همان گونه که عمید زنجانی به خواسته فطری و راهنمایی عقل انسان اشاره داشته است و بر این باور است که تاریخ ادیان نشان می‌دهد بشر از قدیم‌ترین ادوار تاریخ و بلکه از همان اولین روزهای زندگی که ما آن را ماقبل تاریخ می‌نامیم همواره از روی خواسته فطری و به راهنمایی عقل به وجود نیرویی مافوق طبیعت که خالق و گرداننده چرخ‌های عظیم جهان پهناور آفرینش و

طبیعت است پی برده و به آن موجود مقدس ایمان داشته و معرفت و بندگی و نیل به قرب او را برای خویشتن سعادت می دانسته است. (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۲۲)

فاخوری سرچشمه تصوف اسلامی را از زهد می داند. وی برای توضیح بیشتر در این زمینه به بیان نمونه‌هایی از کلام صوفیان می پردازد و به این نکته اشاره می کند که در نزد زهاد، برخی نشانه‌های تصوف را می بینیم، ولی به طور پراکنده و بدون آن که بتوان بر آن نام مذهب اطلاق کرد. مثلاً رابعه عدویه، از زهاد قرن دوم، سخنی در عشق دارد شبیه کلام صوفیه: «الهی بهشت را به دوستان ده و آتش را به دشمنانت، اما مرا تو خود بسنده‌ای» و از محمد واسع، کلامی روایت شده که می توان آن را مقدمه وحدت وجود شناخت: هیچ چیز ندیدم جز آنکه نور خدا را در آن دیدم». (فاخوری، ۱۳۸۳: ۲۶۰)

تا اوایل قرن دوم تنها نشانه‌های تصوف در اسلام انزوا، ریاضت کشی و ترک دنیا می باشد. اوائل قرن دوم هجری، زهد افراطی و تندروی در ترک دنیا، ریاضت کشی، انزوا و توکل مفرط ادامه داشت و در این مدت نام و رسمی از تصوف و صوفی و مسائل نظری و سایر مبانی و عقاید صوفی گری در میان نبود. عده‌ای از قبیل حسن بصری، محمد واسع و مالک دینار، رویه زهد خنک و افراطی داشتند و برای تعبد، تحمل، دریافت و ترک دنیا اهمیت زیاد قائل بودند. این عده در حقیقت افرادی بودند که به واسطه تندروی در تزهّد، تعبد و ترس از اوضاع محیط و نیز بر اثر دوری از منطق صحیح و مسائل اصلی اسلام به راه مبالغه و افراط افتادند و چون نتوانستند هم به تأمین معاش و اداره امور زندگی و ادای وظایف اجتماعی خود پرداخته و هم به تکالیف و عبادات دینی خود برسند از این رو به انزوا و تزهّد پناه برده یک باره از دنیا و هر آن چه به پندار خود موجب آلودگی می شد چشم پوشیدند و راهی را در پیش گرفتند که از نظر تعالیم معتدل اسلام طریقه انحراف شناخته می شد. (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۱۴۱)

یوسف پور نیز با این گفته موافقی باشد و به این امر اشاره می کند که زاهدان دنیاگریز و عابدان آخرت جویی بودند که در آغاز به هیچ گونه، سامان و سازمان خاصی تعلق نداشتند و به نام صوفی و عارف نیز شناخته نبودند، که گاه برخی از زهاد یا تنی چند از مریبان خود در شهرها می گشتند و اعتقاد خود را در میان مردم، منتشر می کردند. بدون این که تشکل خاصی اینان را از عامه مسلمین جدا کند. در این زمان تفاوت این گروه با مردم دیگر در نوع ادراک آنان از دین، اشتغال فراوان به ذکر و ریاضت و تفاوت گذاشتن وسواس آمیز بین حلال و حرام بود، که خود از خوف بسیارشان از قیامت ناشی می شد. رفته رفته با گسترش دنیاگرایی، تلاش

این دنیا ستیزان نیز فزونی گرفت و از قرن دوم هجری قمری بود که نام صوفی و متصوفه به گروه خاصی از مردم اطلاق گردید. (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۲۸)

تصوف در آغاز بسیار ساده بوده و بعدها دگرگون شده و به مکتبی ویژه با اصول و آداب خود تبدیل شده است. به اعتقاد ابن جوزی زمان رسول الله (ص) نسبت مردم به ایمان و اسلام گفته می‌شد: «مسلم» و «مؤمن» سپس اسم «زاهد» و «عابد» پیش آمد، زیرا دل‌بستگی این گروه به زهد و عبادات چنان بود که از دنیا کناره می‌جستند و طریقت ایشان طریقه و روش «زاهدانه» بود. (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۷۱)

اسلام مهد تصوف دانسته شده است. ابتدا زهد و عادت بین سالکان این راه رواج داشته است و تحول اساسی آن را در قرن سوم و به دست حلاج صورت پذیرفته است. تصوف و عرفان اسلامی بی‌تردید از خود اسلام مایه گرفته و آبشخوری جز قرآن و حدیث و نحوه زندگی شخص پیامبر گرامی اسلام و صحابه واقعی و صمیمی او ندارد ولی در سیر تکاملی خود با نظام‌های فکری دیگری برخورد کرده و تحولاتی در فروغ آن پدید آمده است. مثلاً با توجه به آیه شریفه: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم» اساس مکتب حب الهی و شرط محبوبیت انسان و شفاعت رسول اکرم (ص) میان محبت و محبوب و نتایج حاصله از این محبت روشن می‌شود.

این خطاب ابتدا به صورت زهد و عبادت و عزلت ابراز می‌شد اما رفته رفته رنگی دیگر گرفت و در قرن سوم هجری بزرگ‌ترین شهید تصوف اسلامی حسین بن منصور حلاج را آن چنان متقلب ساخت که فضای سینه بی‌کینه‌اش از وجود محبوب پر شد و اسرار هویدا کرد. (هجوی، ۱۳۷۱: ۱۹-۲۰)

دیدگاه سهروردی در این عرصه با هجویری تفاوتی نداشته و وی نیز آغاز تصوف را اساس اصول اسلام بیان می‌کند: «اصول تصوف اسلامی براساس قرآن و احادیث استوار است و راه و روش صوفیان مسلمان همان است که در صدر اسلام مسلمانان پاکدل و وارسته واقعی بدان عمل کردند و آن را برای گریز از ظواهر فریبنده دنیا برگزیده بودند اصطلاحات صوفیه نیز بر مبنای شیوه تفکر و نحوه عمل صوفیان وضع و معمول می‌گردید». (سهروردی، ۱۳۷۴: ۳۰)

آن چه از نوشته‌های صاحب نظران در این زمینه به دست می‌آید این نکته است که اصول تصوف اسلامی براساس قرآن و حدیث استوار است، راه و روش صوفیان مسلمان همان است

که در صدر اسلام مسلمانان پاکدل و وارسته بدان عمل می‌کردند و آن را برای گریز از ظواهر فریبنده دنیا برگزیده بودند. در این دوره بود که اصطلاحات صوفیانه نیز بر مبنای شیوه تفکر و نحوه عمل صوفیان وضع می‌شد. چنان که ابن سینا با مشاهد این حالات گفت: «کسی که از تعلقات و لذایذ دنیوی و خوشی‌های آن روی گردان باشد «زاهد» خوانده می‌شود و کسی که به عبادات و طاعات مشغول شود «عابد» نامیده می‌شود. ولی کسی که پیوسته با سلاح اندیشه به قدس جبروت بیندیشد تا نور حق در درون وی تابیدن گیرد «عارف» گفته می‌شود». (فروهر، ۱۳۸۷: ۱۷۲)

تصوف در قرن دوم هجری

تعبد، تزهّد و دوری از دنیا همان گونه که در قرن اول بین زهاد وجود داشت، در قرن دوم نیز نزد آنان به چشم می‌خورد و هنوز از اصطلاحات خاص و تعابیر تازه بین سالکان این طریق خبری نبود. عمید زنجانی به این مطلب اشاره می‌کند که در قرن دوم تنها یک مسلک و روش عملی بوده و اساس آن را همان تعبّد و تزهّد و اعتراض و توکل نامحدود، تسلیم، سلب اراده، تحمل مشقات، دریافت و دوری از دنیا تشکیل می‌داد به عبارت دیگر تصوّف تنها جنبه عملی و اخلاقی داشت و هنوز از مطالب نظری و مباحثی که بعدها یا تصوّف آمیخته شد چیزی در میان نبود و صوفیه اصطلاحات تازه و مخصوصی هم نداشتند. (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۱۴۵)

فروهر تصوّف قرن دوم را ادامه تصوّف قرن اول می‌داند اما، با شکلی مبالغه آمیزتر: «تصوّف قرن دوم دنباله زندگی و روش عبادی همان زاهدان قرن نخست اسلامی با شکل مبالغه آمیزتر آن بوده است، یعنی زهد و انزوا و کناره جویی از دنیا و تحمل مشقت و سختی و توکل و ریاضت و قناعت و امثال آن در این سده بیش از سده نخست است». (فروهر، ۱۳۸۷: ۱۷)

یوسف پور نیز به وجود آمدن نام صوفیه و بنای اولین خانقاه را در این قرن می‌داند. وی معروف شدن زهاد را در بغداد و در زمان مأمون خلیفه می‌داند. وی بر این باور است که در این قرن اگرچه شیوه‌های سخت زیستی هنوز به شدت رایج بود، در عین حال بسیاری افکار و رسوم صوفیه در این دوره پا گرفت. اولین خانقاه صوفیان در این قرن توسط امیری ترسا در رمله شام، نباشد. سری سقطی، معروف کرفی، فضیل بن عیاض، ابراهیم ادهم، داوود طائی،

شقیق بلخی و ابوسلیمان دارانی از مشاهیر این قرن محسوبند، که صوفیان ادوار آینده همه جا از اینان به عنوان مفاخر خود و سلف صالح یاد می‌کنند و گفتار و کردار اینان، آیینه تمام نمای تصوف فرا نموده می‌شود. (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۳۲)

به اعتقاد ابن جوزی نیز در پایان سده دوم در بین مسلمانان گروهی پیدا شدند که زندگی عجیب و شگفت آوری داشتند به این معنی که رفتار ظاهری و حالات آنها شباهتی با مردم دیگر نداشت و به ناچار می‌بایست به این گروه نامی ویژه داده می‌شد و بهترین نام برای این گروه واژه «صوفی» بود، زیرا این مردم به لباس پشمینه روستایی خشن ملبس بودند، و برخی از آنها دور از مردم و در صحرا و بیابان و دامنه کوهها «صومعه» ساختند و در آن زندگی کردند، و برخی نیز در غارها می‌زیستند. (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۷۱)

از خصوصیات قرن دوم به قلم مکارم شیرازی این مطلب است که در قرن اول اسلام اثری از گرایش‌های صوفی‌گری در محیط اسلامی نبود، ولی از قرن دوم که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد و به دنبال آن علوم و تمدن‌های بیگانه از طریق ترجمه به محیط‌های اسلامی راه یافت، مترجمین که خود دارای گرایش‌های خاصی بودند در انتقال تصوف به محیط‌های اسلامی سهم فراوانی داشتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۹)

آن چه از پژوهش‌های انجام گرفته پیرامون این قرن به دست می‌آید این نکته است که در این قرن بود که نام نشانی صوفی و تصوف به وجود آمد. اولین شکل تصوف که به طوری سابقه‌ای از نیمه قرن دوم هجری در تاریخ اسلام ظاهر گشت همان روش رهبانیت و ترک دنیا بود که به جای تعلیمات معتدل اسلامی به عنوان زهد و پارسائی در میان جمعی از افراطیون مسلمین که عده‌ای از آنان تازه مسلمان نیز بودند رواج پیدا کرد. ابتدای نفوذ تصوف در میان مسلمانان از اواخر نیمه اول قرن دوم هجری آغاز می‌شود به طوری که تا قبل از آن سابقه و نام و نشانی از این مسلک نوظهور در تاریخ اسلام و منابع اصلی آئین اسلام مشاهده نمی‌شود. باید دانست در این که نام و نشان تصوف و صوفی از قرن دوم هجری در میان مسلمین پیدا شده تردید و شبهه‌ای نیست.

عمید زنجانی سران صوفیه را بر این باور می‌داند: «این مطلب را حتی سران صوفیه نیز مانند جامی در «نفحات الأنس» قبول دارند که اطلاق و استعمال کلمه «صوفی» و «تصوف» درباره مسلک جدید و پیروان آن از قبیل ابوهاشم کوفی و ذوالنون مصری و هم قطاران و هم مسلکان آنها از قرن دوم هجری آغاز گردیده است». (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۸۴-۸۳)

تصوف در قرن سوم هجری

قرن سوم هجری دورانی است که قرن طلائی تصوف نامیده شده است. ذوالنون مصری در اواخر قرن دوم علناً از تصوف سخن به میان آورد و در زمان سری سقطی نیز اساس و اصول اولیه آن مشخص گشته امتیاز و آب و رنگ تازه‌ای یافت و بدین ترتیب از نیمه دوم قرن سوم با فوت سری سقطی تصوف به دست جنید بغدادی سپرده شد. از این تاریخ تصوف وارد مرحله نوینی شده و در حقیقت دوره دیگری را که باید آن را دوران طلائی تصوف نامید آغاز می‌نماید. در این دوره تصوف تشکل خاصی به خود گرفته و صوفیان به صورت یک دسته ممتاز و مشخصی ظاهر می‌گردند در نتیجه صوفی‌گری از صورت پراکندگی به تجمع و مرکزیت گرائیده و حوزه مستقلی در شهر بغداد پیدا می‌کند.

به نظر فروهر در قرن سوم هجری تصوف به مرحله رشد و کمال رسید و پختگی آن زیاد شده، به طوری که می‌توان گفت: تصوف واقعی از قرن سوم هجری شروع شده است. وی بر این باور است که هنگامی که از قرن سوم سخن به میان می‌آید، مقصود و منظور آن نیست که سال اول قرن سوم مبدأ این تحول است؛ بلکه این مبدأ تقریبی است، زیرا بسیاری از عارفان و صوفیان سده دوم، در سده سوم نیز می‌زیستند. تحولات فکری و سیر عقاید و آراء تابع قوانین ریاضی و منطقی نیست، بلکه تدریجی و بدون ترتیب و دارای نوسانهای غیرمنظم است. لذا معین کردن محدوده برای مراحل آن مشکل و سخت است و اگر سخن از قرن سوم به میان آید تقریبی است نه یقینی. (فروهر، ۱۳۸۷: ۱۷۵)

می‌توان در این دوران پختگی تصوف و ورود اصطلاحات خاص و مباحث نظری به عرصه آن را مشاهده نمود. یوسف پور به این امر اشاره می‌کند که بی‌گمان، تصوف در قرن سوم وارد مرحله تازه‌ای شد. آغاز پختگی اصول تصوف از حدود این قرن شروع می‌شود اصطلاحات و تعبیرات مختلف جای خود را باز می‌کند. روح زهد و رضا که پیش از این همچنان به قوت خود باقی بود، مورد هجوم شیوه‌های فکری جدید در مباحث نظری قرار می‌گیرد. تحکیم مبانی، نظری عقیده به عشق الهی و توجه بیش از پیش به وجد، که بسیای اوقات در نتیجه ریاضت و مجاهدات معنوی حاصل می‌شد و آگاهانه و ناآگاهانه پیش می‌آمد، به تصوف این قرن، رنگ تازه‌ای می‌بخشد. (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۳۴)

قرن سوم به نوشته دهباشی، آغاز تألیف کتاب‌های عرفانی به شمار می‌رود و شمار زیادی از تألیفات عرفانی به دست مشایخ در این دوره نوشته شد که در میان متون عرفانی اهمیت زیادی

دارند. پاره‌ای از آثار عرفانی این دوره هرچند به نام تألیفات عرفانی شناخته می‌شود، به سبب برخی از مسائل و دلایل با مباحث و موضوعاتی از دیگر علوم اسلامی مانند حدیث و کلام و فقه در آمیخته است و مطالب آن‌ها صبغه عرفانی محض ندارد. (دهباشی، ۱۳۸۷: ۷۴)

از دیگر خصوصیات این قرن، فرقه‌ای شدن تصوف می‌باشد. فروهر ویژگی‌های فرقه صوفیه را در مقابل دیگر مسلمانان این گونه توصیف می‌کند: «صوفیه در این عهد شکل حزب و فرقه‌ای پیدا کردند، یعنی مقررات و رسوم می‌گرفت چون همه این نظرات و آرای تازه بر مبنای «وحدت وجود» بود. این عقیده تازه مزاحم نظرات فقها و متشرعین آن عصر بود؛ زیرا اینان از خدای هستی و اسلامی چنین تصور داشتند که: «خالقی است خارج از خلق، و هستی‌ای است غیر ممزاج با اشیاء». در حالی که مفهوم سخنان صوفیه قرن سوم از خدا را به این عبارت می‌توان بیان کرد: خدا هستی حقیقی، یعنی وجود وحد حقیقی ساری در همه اشیاء است، که هستی مطلق و «بود» مطلق اوست، و مابقی همه «نمود» هستند. (فروهر، ۱۳۸۷: ۱۸۲-۱۸۱)

دهباشی در توصیف قرن سوم به این نکته اشاره می‌کند که تصوف از نظر کمی و کیفی گسترش زیادی پیدا کرد. در بسیاری از شهرها و نواحی بلاد اسلامی، به ویژه در خراسان و عراق عده زیادی به تصوف گرایش یافتند و حلقه‌های تعلیم و تعلم صوفیانه افزون شد و سلسله‌های متعدد مرید و مرادی شکل گرفت. وجود دهها حلقه و اجتماع صوفیانه در این دوره که در صدر هر کدام یکی از مشایخ بزرگ تصوف قرار داشت، با انبوهی از مریدان که گرداگرد او به تزکیه نفس و پرورش روح می‌پرداختند موجب شد تصوف روز به روز در میان مسلمانان نفوذ بیشتری پیدا کند. (دهباشی، ۱۳۸۷: ۶۷)

از رسوم عمومی صوفیان در قرن سوم هجری، تأسیس خانقاه بود. این خانقاه‌ها برای صوفیانی که دوست داشتند زندگی شهری را رها کنند و ترجیح می‌دادند با فعالیت‌های مدرسی متکلمان و فقیهان ارتباطی داشته باشند، جاذبه‌ای خاص داشت. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۵)

از دیدگاه یوسف پور ساخته شدن خانقاه، از جمله عواملی بوده است که آتش تفرقه و تعصبات فرقه‌ای را بین صوفیان شعله ور می‌ساخته است. وی به گفته عبدالرحمان جامی در این زمینه استناد می‌ورزد که نخستین خانقاه صوفیان اسلام در رمله شام به دست یکی از امیران ترسا، بنا گردید اما توسعه گسترده خانقاه در این قرن صورت می‌گیرد. رواج این مراکز صوفیان، اگرچه به ظاهر در بردارنده گسترش نفوذ تصوف و عرفان است، اما با برآمدن

سیری در تصوف از آغاز تا قرن پنجم/ ۱۵۵

دیوارهای هر خانقاه، در واقع صوفیان متمکن در آنها نیز حصاری گرد خود برمی‌آورند و بذر تعصبات سلسله‌ای در میان صوفیه ریشه می‌گیرد و در زمینه مناسب روابط مرید و مراد، رشد می‌کند و اندک اندک به درختی تناور بدل می‌شود. این امر خود از مهمترین عوامل بروز اختلافات در میان پیروان گروهی است که در قرن دوم هجری همه افراد یک خانواده به حساب می‌آمدند. (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۴۱)

از دیگر ویژگی‌های این قرن پشمینه پوشی بود. در آغاز این امر نزد بسیاری از مسلمانان مقبول شمرده نمی‌شد. بعضی آن را خودنمایی تلقی می‌کردند و از مقوله ریاکاری می‌شمردند. ابن عبد ربه می‌گوید: «ابن سیرین پشمینه پوشی را نوعی تقلید از پیروان عیسی می‌شمرد و می‌گفت: بهتر آن دانم که شیوه پیغمبر (ص) خویش را پیش گیرم و جامه پنبه‌ای پوشم». (ابن عبد ربه، ۱۴۲۰: ۳۳۴)

سهروردی پیرامون آداب خرقه پوشیدن می‌نویسد: «در وقت خرقه پوشاندن و خرقه دادن، شیخ باید آن چه شرایط خرقه است شفاهی بگوید تا مرید بدان عمل و قیام کند، و مرید باید باور داشته باشد، که شیخ او حاجب بارگاه حضرت عزت است، و او به وسیله این حاجب می‌تواند در آن حضرت قربت یابد و نیز بداند که چگونه در همه کارها رجوع وی به شیخ است، رجوع شیخ نیز در همه قضایا با حضرت عزت باشد، و راه او به درگاه حضرت حق گشوده و باز است و به مقام مکالمه رسیده است: قال الله تعالی: «ما کان لبشر ان یکلمه الله الا و حیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی». (شوری، ۵۱)». (سهروردی، ۱۳۷۴: ۴۳-۴۲)

اگر بخواهیم به طور کل به توصیف این عصر پردازیم تألیف کتب عرفانی، فرقه‌ای شدن، تأسیس خانقاه و پشمینه پوشی از نکاتی مهم است که باید بدان توجهی خاص داشت چون این مسائل در این دوران به وجود آمد و رنگی خاص به خود گرفت.

تصوف در قرن چهارم هجری

عمق و نفوذ صوفیان و افکار آنان بین دیگر مذاهب اسلامی گسترده‌تر می‌گردد زمینه برای تحولاتی جدید در آن فراهم می‌گردد. در اوائل قرن چهارم هجری با فوت جنید بغدادی و حسین بن منصور حلاج و ابوبکر شبلی و سایر هواداران و بنیان گذاران جدید تصوف منحنی تکاملی تصوف به پایان رسید و سیر تکاملی آن متوقف و از حرارت و رونق اولیه نهضت به

میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته شد. ولی با در نظر گرفتن موقعیتی که تصوف در برابر سایر مذاهب اسلامی و افکار عمومی مسلمین داشت می‌توان گفت که با ظهور این فترت نه تنها طریقه تصوف در میان جامعه‌ی وسیع مسلمین آن عصر دچار شکست نگردید بلکه بیش از پیش بر استحکام و عمق و نفوذ آن افزوده شد و موجب آن گردید که تصوف برای تحولات دیگری که در انتظار داشت آمادگی بیشتری پیدا کند. (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷: ۲۲۳)

تصوف در قرن چهارم از منظر یوسف پور چنین توصیف می‌شود که پس از پختگی‌ای که در قرن سوم بدان دست یافت، به دنبال فتح قله‌های کمال بود. طبقه بندی عرفان به سه مرحله شریعت، طریقت و حقیقت در این قرن تحکیم شد. در ادامه روند باطن‌گرایی و تاویل در میان صوفیان دو دسته عمده پدیدار شدند، گروهی در عین پابندی به فروع احکام دین، اعمال ظاهری و عادات صوری را در مقایسه با تقیدات درونی و روحی در مرتبه دوم نشانند، دسته دیگر کفه گرایش باطنی را سنگین‌تر گرفتند و در معاملات ظاهری کوتاهی کردند یا همچون ملامیته، که در این قرن رواج کامل یافته بودند، برای حفظ متانت روحی و پرهیز از ریا و ترس از لکه دار شدن دامن اخلاص در عین انجام تمامی فرایض نه تنها از اظهار آن در میان خلق ابا کردند، بلکه حتی تظاهر به فسق را نیز روا دانستند. خانقاه‌های فرق مختلف صوفیه نیز در این ایام در ممالک اسلامی، به ویژه در ایران رواج و گسترش چشمگیر یافت. (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۳۶)

دهباشی می‌گوید: «تثبیت تصوف ممکن نمی‌شد مگر آن که آن را به صورتی در آوردند که قابل تعلیم به دیگران باشد و به عبارت دیگر جنبه علمی پیدا کند. برای این کار ضروری بود آثاری تألیف و در آنها مبانی و اصول و موضوعات مختلف عرفانی تشریح و تبیین شود. این ضرورت سبب شد تألیفاتی عرفانی با این هدف بینی جنبه تعلیمی بخشیدن به تصوف پدید آمد. در قرن سوم نیز آثار عرفانی تألیف شده بود، اما موضوع و جهت آنها با این تألیفات تفاوت داشت.» (دهباشی، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

از خصوصیتی که در قرن چهارم هجری قابل توجه می‌باشد تکامل تصوف و مرتب شدن تشکیلات آن می‌باشد. هجویری می‌نویسد: «تصوف گرچه در قرن سوم هجری دارای دستگاهی منظم و مکتبی مشخص نبود اما به تدریج افکار صوفیانه روبه رواج و توسعه گذاشت و در قرن چهارم هجری تشکیلات مرتبی یافت و در مسیر ترقی و تکامل افتاد.

سیری در تصوف از آغاز تا قرن پنجم/ ۱۵۷

خانقاه‌های زیادی دایر شد، مشایخ به افاضه و مریدان به استفاضه مشغول شدند». (هجوی، ۱۳۷۱: ۲۰)

تکامل تصوف در این قرن و رسیدن به قله‌های کمال و تألیف کتب عرفانی به طور گسترده ویژگی‌هایی است که این قرن را متمایز می‌سازد.

تصوف در قرن پنجم هجری

قرن پنجم، قرن رواج و توجه به تصوف دانسته شده است. در این قرن افرادی چون غزالی یا به عرصه تصوف گذاشتند. در قرن پنجم که عصر رواج شایان توجه تصوف است، صوفیان بنامی چون ابوالقاسم قشیری، امام محمدغزالی طوسی و... ظهور کردند و با تألیفات گران بهای خود بر شکوه و عظمت عرفان و تصوف افزودند. (همان، ۲۰)

در قرن پنجم صوفیان برخلاف پیشینیان خود برای بیان اندیشه‌های خود از شعر استفاده کردند. اشعار آنان رنگ و بویی عاشقانه داشت: «از مهمترین ویژگی‌های تصوف این قرن، گذشته از گسترش مفاهیم و اصطلاحات عرفانی، توجه صوفیان به شعر و شاعری است. صوفیه پیش از این برای تبیین مبانی اندیشه خود، نثر را به کار گرفته بودند و این نثر اگرچه خود به دلیل محتوای اندیشه عرفانی، خالی از تخیل شعری نبود، اما ورود شعر در بیان صوفیان رنگ و بوی عاشقانه داشت». (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۴۱)

در قرن پنجم صوفیان آزادانه عقاید و اندیشه‌های خود را بیان می‌کردند و علاوه بر این محبوب سلاطین و پادشاهان آن دوران بودند. یوسف پور می‌نویسد: «در این دوران صوفیان متعصب و سختگیر و صوفیان دیگری که عاشقی و رندی و نظر بازی خود را فاش می‌گویند و از گفته خود دلشادند در کنار هم به تبلیغ و ترویج طریق خود مشغولند. دیگر این که علی رغم درگیری متشرعان با صوفیه، صوفیان در نزد سلاطین و امرای وقت، محبوبیت خاصی داشتند و از طرفی هم تلاش صوفیان دین پناه، عامه مردم را به آنان خوش بین و متمایل می‌کرد و هم رسم و راه خرابات نشینان مست، با ذوق ماجراجویی عامه هماهنگی داشت. این عوامل سبب شد تا خانقاه‌های صوفیه در شهرهای مختلف، گسترش چشمگیر بیابد.» صوفیه قرن پنجم، صوفیانه، صلح را به از جنگ و داوری می‌بیند و این امر تصوف این قرن را وارد مرحله تازه‌ای می‌کند: عرضه داشتن اصول تصوف بر وفق سلیقه فقیهان و متشرعان، خواجه عبدالله انصاری فقیه صوفی حنبلی مذهب (۴۸۱) راه وصول به حق رادر پیروی از ظواهر مذهب حنبلی

می دانست و در مقام شیخ الاسلامی هرات، در امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود شرعی بسیار متعصب و سختگیر بود. (همان، ۴۸)

اگر بخواهیم نتیجه‌ای کلی برای این عصر بیان کنیم می‌توان به این نکته اشاره کرد که شعر در کنار نثر به کمک اهل تصوف شتافت و وسیله‌ای برای بیان عقاید آنان شد. این خصوصیت در کنار رواج بیشتر اصطلاحات عرفانی و آزادی بیان صوفیان مطالبی است که پس از بررسی پیرامون این قرن به دست آمده است.

نتیجه‌گیری

تصوف از زهد پدید آمد و با گذشت زمان در قرن‌های بعد رنگ و بوی خاصی به خود گرفت. در قرن اول تنها نشانه‌هایی از زهد دیده می‌شد با گذشت زمان در قرن دوم این نشانه‌ها مبالغه آمیزتر شد. در قرن سوم تحولاتی اساسی در تصوف به وجود آمد. گرایش به عرفان، فرقه‌ای شدن، پیدایش حلقه‌ها و اسرار و رموز، ساخته شدن خانقاه‌ها و پشمینه پوشی از ویژگی‌هایی بود که این عصر به خود دید.

در قرن چهارم هجری تکامل تصوف و مرتب شدن تشکیلات آن به چشم می‌خورد. در این زمان بود که کتاب‌های بسیاری در زمینه تصوف تألیف شد. زمان تصوف و اصول آن را دستخوش تغییرات خود قرار داد تا جایی که در قرن پنجم تصوف به اوج خود رسید. شعر نزد صوفیان رایج شد و آنان آزادانه به تبلیغ عقاید خود پرداختند و حتی مورد توجه سلاطین قرار گرفتند. در هر یک از این قرن‌ها صوفیان پرآوازه‌ای چون: بایزید بسطامی، شبلی و ابوسعید ابوالخیر در عرصه تصوف درخشیدند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن جوزی، ابوالفرج، ۱۳۶۸ه.ش، تلبیس و ابلیس. مترجم: علیرضا ذکاوتی، تهران، نشر دانشگاهی.
- ۲- ابن عبد ربیه، ۱۴۲۰ه.ق، العقد الفرید. محقق: برکات یوسف هبود، بیروت، دارالأرقم.
- ۳- انیس، ابراهیم، ۱۳۷۸ه.ش، المعجم الوسیط. تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- ۴- دهباشی، مهدی، ۱۳۸۷ه.ش، تاریخ تصوف. تهران، سمت.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳ه.ش، لغت نامه. تهران، دانشگاه تهران.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳ه.ش، تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن. تهران، سخن.
- ۷- سهروردی، شهاب الدین ابوحفص عمر، ۱۳۷۴ه.ش، عوارف المعارف. مترجم: ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، تهران، انتشارات فرهنگی و علمی.
- ۸- عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۷ه.ش، تاریخ تصوف. اسلامیه، بی جا.
- ۹- فاخوری، حنا، ۱۳۸۳ه.ش، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. تهران، زمان.
- ۱۰- فروهر، نصرت الله، ۱۳۸۷ه.ش، کارنامه تصوف. تهران، سمت.
- ۱۱- معلوف، لوئیس، ۱۳۷۴ه.ش، المنجد فی اللغه. تهران، پرتو.
- ۱۲- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۴ه.ش، جلوه حق. قم، نسل جوان.
- ۱۳- نفیسی، علی اکبر، ۱۳۵۵ه.ش، فرهنگ نفیسی. تهران، نیام.
- ۱۴- هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۷۱، کشف المحجوب. مصحح: ژوکوفسکی، تهران، طهوری.
- ۱۵- یوسف پور، محمد کاظم، ۱۳۸۰ه.ش، نقد صوفی. تهران، روزنه.